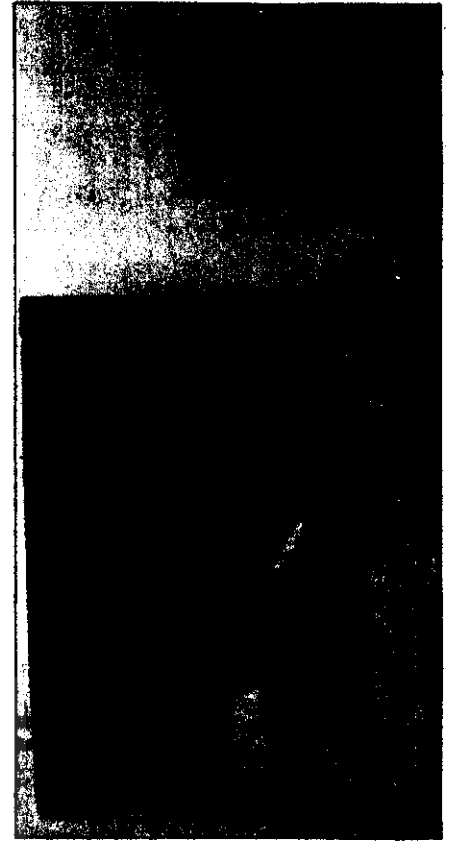


آیامی دانید آسکان کجاست؟

* آسکان روستائی است که چهره هشیار پسران و دختران خردسالش را جز ستاره های نیمه شب نظاره گری، و تن های نحیف شان را جز شاخه های نخل سریناهی نبوده است.

دوخته اند را به آرزوی کوچکشان برساند.
آسکان نام دهکده ایست در حاشیه مرزی پاکستان در بلوچستان و در دورترین نقطه این خاک، دهکده ای که گاه حتی نامش نیز در روی نقشه ها وجود ندارد، یعنی اینکه آسکانیان حتی در لابلای کاغذها و روی نقشه ها نیز بفراموشی سپرده شده اند.

در گوشه جنوب شرقی این سرزمین، دهکده ای محروم که نظاره گر جاده های پر پیچ و خم و خاکی است، دردل کویر سخت و تفتیده آرمیده و چشم براه دوخته تا فرشته نجاتی از پس این جاده های خاکی فرا رسد و غبار محرومیت را از سینه داغ و چهره سوخته این ده زوده و چشمان منتظر روستازادگان دهکده مرزی، که سالهاست چشم براه یاری رسانان



*** احداث یک باب مدرسه ۵ کلاسه، یک باب مسجد، یک سد کوچک، لوله کشی آب چشمه بداخل ده و... از اقدامات جهاد سازندگی در آسکان بوده است.**



می باشد و در یک نگاه کلی ۸/۱ هکتار سطح زیر کشت و نوع کشت دیمی از مشخصات اصلی کشاورزی آسکان است. یکی دیگر از منابع درآمد اهالی دهکده دامداری و باغداری است. وقتی گروهی از جهادسراوان عازم روستای آسکان شدند، تا بنیاد یک جهاد سازندگی را پایه گذاری کنند. یکی از آنها اولین سفر خود را به آسکان چنین بیان می کنند: «ما انتظار دیدن یک روستای نسبتاً بزرگی را در ذهن خود داشتیم و تصور می کردیم آسکان که اسم آن روی بعضی نقشه های جغرافیایی نیز ثبت شده است باید محل پر جمعیتی باشد. ولی بعد از بیمودن حدود ۶ ساعت راه که واقعا طاقت فرسا و خیلی خراب بود، با حدود ۱۵-۱۰ کپر مواجه شدیم که در ۳ کیلومتری مرز پاکستان در دور افتاده ترین نقاط این سرزمین قرار داشت. و این همان آسکان بود مردم با دیدن ماشین ما همگی فرار کردند و ظاهراً فکر می کردند «قهرها» حمله کرده اند و برای ما مشکل بود که یک نفر را پیدا کنیم که حاضر باشد با ما صحبت کند. ولی به هر حال بعد از کمی معطلی با یک جوانی مواجه شدیم که گویا به عنوان معلم به ده فرستاده شده بود.

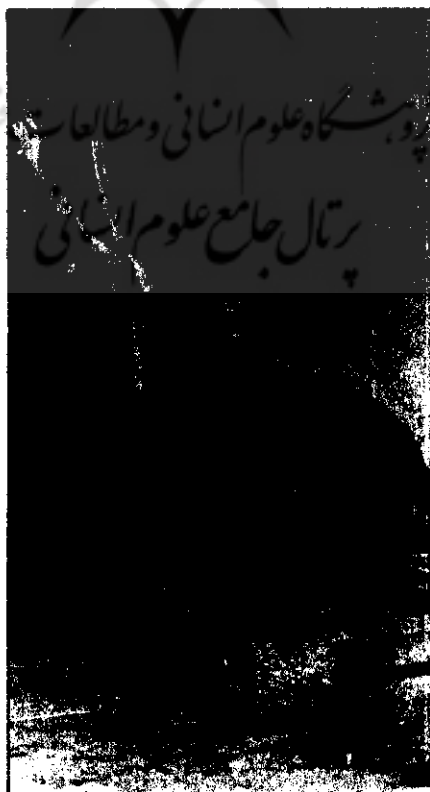
ناهموار، کمبود آب، نبود ماشین آلات و دیگر نهادهای کشاورزی از مشکلاتی است که کشاورزی این منطقه را تا حد صفر پائین آورده است. تنها محصول قابل ذکر این منطقه پیاز و خرما

آسکان سالیانی پیش قبل از آنکه برتونی از انوار انقلاب بدانجا رسد دهکده ای بود کوچک که با ۱۰-۱۵ کپر با جاده هائی پر پیچ و خم و خاکی و خطرناک و با چشمه ای که مایه حیات روستائیان بود و در فاصله کمی از ده قرار داشت و در چنان محیطی جزء نعمت های خدادادی بود

آسکان روستایی است که چهره مصمم و هشیار، پسران و دختران خردسالش را جز ستاره های نیمه شب نظاره گری، و تن های نحیف شان را جز شاخه های نخل سریناهی نبوده است. آسکان دهکده ای است که سالیان سال در رخوت و انتظار بوده است، تا نجات دهندگان از راه برسند. بار گران محرومیت و رنج را از سینه اش بردارند. روستا زادگان دهکده در کپرهای محقر و کوچکشان که گاه نصف آن شکسته، و افتاب مستقیم را بداخل کپر می کشاند به گذران زندگی مشغول بودند.

آسکان هیچ چیز نداشت و هر چه که در این ده وجود داشت، فقر و محرومیت بود. در این ده مسجد، حمام، مدرسه، چشمه، مزارع کشاورزی، لوله کشی آب، برق و چه و چه... وجود نداشت و هنوز هم خیلی از اینها وجود ندارد. کمتر کسی به آن دهکده قدم می گذاشت و اگر کسی به آسکان می رفت اهالی با دیدن ماشین ها می گریختند و فکر می کردند که یکبار دیگر «قهرها» آمده اند و... هنوز با دیدن هر غیر بلوچ خاطره تلخ هجوم آیدای قاجاریه در ذهنشان تداعی می شود و به موقع دیدن عده ای از جهادگران نیز چنین کردند...

آنها دور از شهر زندگی می کنند و اصولاً با شهر ارتباط ندارند. نزدیک ترین «آبادی» نه چندان آباد به این روستا «سراوان» است که حدود ۱۲۰ کیلومتر فاصله دارد. منطقه کوهستانی زمینهای



در نتیجه تماس با خارج از روستا زبان فارسی را می توانست حرف بزند، و تا حدودی مقصود ما از مسافرت به آنجا را فهمید. وی برای مردم توضیح می داد که ما برای کمک به آنها رفته ایم تا کمی از دردها و محرومیت های آنان را برطرف کنیم. به هر حال بعد از مدتی صحبت مردم کم کم ما را تحویل گرفتند و شروع کردند به گفتن دردها و مشکلات، که یکی دو تا هم نبود...

دور بودن چشمه ای که اهالی ده را سیراب می کرد، نداشتن مسجد، مدرسه و... صدها مشکلی بود که بیان می شد و جهاد نیز در این میان می توانست تنها قسمتی از این دردها را حل کند.

مهمترین مشکل از نظر روستائیان دور بودن و هدر رفتن آب چشمه بود که جهاد سازندگی توانست با احداث یک سد کوچک آب را مهار کرده و آن را برای کشاورزی آسکان قابل استفاده کند و از طرف دیگر احداث منبع آب و لوله کشی نیز آب چشمه را از یک کیلومتر دورتر به داخل روستا کشاند.

مشکل دیگر نبودن مسجد بود که ساختمان بنای این مسجد نیز بلافاصله شروع شد و این مسجد در قبه در صفحه ۵۲

طرز تفکری حاکم بشود و شایع بشود باید زنگ خطر را بصدای آورد فرهنگ و فکر بصورت آبی که آهسته، آهسته در دل خاک نفوذ می کند و این خاک را حاصلخیز می کند و برای نسلهای آینده آماده می کند چنین چیزی است و باید در او با کمال حوصله و تحمل گام زد و سر انقلابی داشت به معنای واقعی یعنی باید سالها، سالها بذری کاشت تا بعدها بتوان میوه و محصول برداشت. در مورد اهل

سیا در قرآن آیاتی هست
وَقَدْ كَلَّمْنَا فِي مَشْكِنِهِمْ جَنَّاتٍ بِهَيَمٍ سِيا.

در باغ داشتند که بعد در اثر کفران نعمت سبیلی جاری شد و این باغها را از میان برد و (ارسلا علیهم سیلا لرم و بلناهم بجنتمهم، جنتین و بجای آن دو باغ خرم و پر میوه، باغهایی بوجود آمد که بر از درختان خاردار بود و بی حاصل بود بعد عدم صبر و شکمبایی این قوم را که قرآن ذکر می کند و می فرماید که بین قریه های مختلفی که اینها بودند و زندگی می کردند، ما قریه های ظاهری قرار داده بودم. اینها آمدند و از خداوند خواستند، گفتند که (ربنا باعدین اسفلنا)، فاصله ها را بیشتر کن و این هم ظاهرا آن طوری که قرآن بیان می کند یکی از

این است که فعالیت فکری و فرهنگی را نباید همیشه به معنای این دانست که بیایم و مستقیما و بدون محاسبه دقیق دائما از هر کانالی و از هر تریبونی اندیشه های مذهبی را بدون مقدمه و بدون زمینه سازیهای لازم ما پخش بکنیم، برای اینکه بالاخره آستانه جذب در انسانها مقدار مشخص است. باید به تدبیرهای لطیف و به لطایف الحیل و با شیوه های صحیح و آموزشی که می بایست آنها را هم آموخت، از آن طریق باید اقدام کرد و افغان را آمادگی بخشید و بعد در جای خودش هم این بذریها را برکت را کاشت. در یک کلمه اگر بخواهیم بگوئیم، ضرورت فعالیت های فکری و ایندولوژیکی چیست، ضرورتش ضرورت بقا، این انقلاب است. اگر فعالیت های فکری و ایندولوژیکی نباشد، اگر زمینه فرهنگی این انقلاب ترو تازه و بر حیات باقی نماند و اگر آن روح که در این کالبد بود و او را زنده کرد اگر این مورد غفلت و بی مهربی قرار بگیرد طبعاً خود اساس انقلاب هم دارای تزلزل و سستی خواهد شد که خدا نکند چنان وقتی برسد.

ادامه دارد

دلایلی بود که مابعد سقوط تمدن آنها شد و بعد خداوند می فرماید (ان فی ذلک لآیات لکل صبارشکور)، در این امر آیاتی هست برای انسانهایی که اهل صبرند و اهل شکرند یعنی واقعا صبر و شکر باید توام با هم باشد و باید از شتاب زدگی هایی که بعضی از اقوام داشتند درس عبرت گرفت و آموخت که این باغ بر نعمتی که به نام انقلاب در این سرزمین هست نباید با شتاب زدگی ها آنرا ویران کرد. یکی از مواردی که شتاب زدگی رخ می دهد و انسانها معمولا کم حوصلگی نشان می دهند همین مورد کارها و فعالیت های فرهنگی است، چون اثر ظاهرش را نمی بینند و او را بطور ملموس و محسوس نمی توانند به کسی نشان دهند و مایلند که خیلی زود میوه بردارند به این ترتیب دست به کارهایی غیر ریشه ای و صوری و ظاهری می زنند و آن نهال مقدس سایه گستر به این انقلاب را که مکتب و اندیشه های او باشد، رفته رفته به یز مردن می کشاند فعالیت های فرهنگی و فکری از لوجیب واجبات است. در این سرزمین و در ظل این جمهوری که در اینجا بر پا شده است و هرگونه نقلی از او واقعا جزو گناهان است منتها مسئله

آیا می دانید آسکان

حالی شروع به پایان رسید که می بایست بلوک های سیمانی آن را از فاصله ۱۲۰ کیلومتری از سراوان آورده می شد و آب لازم برای کارهای ساختمانی نیز از یک کیلومتری تامین می شد و پس از مدتی افراد و خانواده هایی که در دل کوهها و تپه ها در اطراف آسکان جادر زده بودند. کوله بار به دوش می گزیدند و به طرف آسکان سرازیر می شدند و چادرهایشان را در آسکان بپا می کنند. آسکان کم کم بر جمعیت می شود. جهاد

گیر داشت، تبدیل به روستایی بر جمعیت و بزرگ می شود. کوبین های خواربار توسط جهاد بین روستائیان بخش می شود. و آسکان محروم و رنج کشیده که سالها چشم براه دوخته بود تا فرشته نجاتی از راه برسد طعم داشتن امکانات رفاهی را چشیدند، اما هنوز تمام مشکلات اهالی از نظر بهداشت و درمان و ماشین آلات کشاورزی و بقیه مشکلات حل نشده، ولی امید است جهاد دست به تلاش بیشتر و بیشتری زند تا محرومین را از چنگال فقر نجات دهد. و کسبدهای روستا را جبران نماید.

اقدام به ساخت مدرسه می کند و مدرسه ای با سه کلاس و دیگر تجهیزات ساخته می شود. یکی از کارهای عمده ای که جهاد در دست اقدام دارد ساخت خانه های گلی برای اهالی آسکان می باشد. با ساخت این خانه ها بقیه چادرنشینان نیز از اطراف آسکان به این دهکده روی می آورند تا از امکانات روستا استفاده کنند. همچنین جهاد سازندگی اقدام به جاده سازی می کند تا وسیله ارتباط روستائیان به شهر نیز مهیا گردد. و در این زمان آسکان که فقط ۱۵-۱۰

خدا او را بیشتر

سرپرستی ایشان شروع به مبارزه کردیم و به خواست خداوند بیروز شدیم و بعد از انقلاب نیز هر توطئه ای که دشمنان بخواهند بوجود آورند به یمن و برکت وجود ایشان، توطئه ها و نقشه های آنان خنثی و نقش بر آب خواهد شد.

از خصوصیات بارز و اخلاقی شهید آیت الله صدوقی محبت و عطف ایشان نسبت به محرومین و مستضعفین بود و شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی در مورد قدرت تفکر و کاروانی ایشان را چنین توصیف کرده بود: «پیش از انقلاب و بعد از انقلاب ما هرکاری را می خواستیم در سطح مملکت انجام دهیم ابتدا با حضرت آیت الله صدوقی مشورت

می کردیم و اگر ایشان موافق بودند، آنرا در سطح مملکت به اجرا در می آوردیم.» شهید آیت الله صدوقی با روشن بینی خاص خویش هنگامیکه منافقین می خواستند در یزد دفتر باز کنند و در زمانی که هیچکس بی به ماهیت ناچوآمدانه گروهکهای چپ و بخصوص منافقین و ایادی بنی صدر نبرده بود، خیلی جندی و قاطعانه ضمن جلوگیری از رشد گروهکها در یزد خطاب به مردم گفت: «من روی دیدی که دارم، به شما اعلام خطر می کنم. باید بروید و دفتر و دستک اینها را به وسط خیابان بریزید و عفرشان را بخواهید که در آنیه نزدیکی، استان شما را به آشوب خواهند کشید.»

و در نماز جمعه نیز در محضر مردم هشدار داد که: پیش از اینکه اینها (منافقین و ایادی بنی صدر) پروپایی بگیرند، من اعلام خطر می کنم و اگر شهربانی و سپاه اقدامی نکردند، باید مردم خودشان اقدام کنند و سرانجام....

گویا خدایش او را بیشتر از آن دوست می داشت که در صف شهادت جای نهد. آیت الله صدوقی در سن ۷۵ سالگی به شهادت رسید و به صف شهدای پیشین معراب: آیت الله مدنی و آیت الله مستغیب بیوست و در جوار دوست آرمید....

والسلام

جهاد